



انتشارات مستضعفین

وابسته به آرمان مستضعفین

ارگان عقیدتی، سیاسی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران

چرا استراتژی «پیام» را برگزیده‌اید؟

پرسش و پاسخ - شماره ۱

شناسنامه کتاب:

چاپ اول: آرمان مستضعفین - شماره ۳۴ - اردیبهشت ماه ۱۳۵۹

چاپ دوم: هواداران آرمان مستضعفین - هلند - شهریور ماه ۱۳۷۰

تایپ مجدد: انتشارات مستضعفین - مرداد ماه ۱۳۹۱

فهرست مطالب

| | |
|----|--|
| ۷ | مقدمه |
| ۸ | پرسش شماره ۱ |
| ۸ | پاسخ شماره ۱ |
| ۱۰ | شناخت شرایط اجتماعی – زمانی خود، اولین گام در اتخاذ استراتژی |
| ۱۳ | شناخت استراتژی اصیل پیامبر، دومین گام |
| ۱۴ | طرح «چرائی»ها، سومین قدم |
| ۱۷ | چرا ما استراتژی پیام را برگزیدیم؟ |

مقدمه

با توجه به ضرورت‌هایی که ابلاغ هر چه بهتر پیام، برای سازمان مطرح می‌سازد، و با توجه به نیازهای فراوانی که در هواداران و سایر علاقمندان به شناخت خط فکری و خط حرکتی سازمان وجود دارد، ما تصمیم گرفته‌ایم که از این شماره بخشی را به طرح پرسش‌های همگان و ارائه پاسخ‌های آن‌ها اختصاص دهیم؛ لذا از کلیه هواداران و سایر علاقمندانی که سئوالاتی در زمینه‌های خط فکری و خط حرکتی سازمان برایشان مطرح است، دعوت کنیم که حتی المقدور سئوالات خود را به صورت کتبی نوشته و به دفتر آرمان مستضعفین ارائه دهند^۱ تا ما در فرصت‌های مناسب، به پاسخ آن‌ها مبادرت ورزیم. در ضمن یادآور می‌شویم که هر سوال و پاسخ آن، بر اساس یک «شماره» مشخص می‌شود که از این پس، آن شماره معرف آن پرسش و پاسخ آن خواهد بود.

۱. به علت بسته شدن دفتر، سئوالات خود را به فروشندگان نشریه ارائه دهید.

پرسش شماره ۱

ما از یک نظر می‌توانیم جامعه پس از انقلاب خود را با جامعه پس از مرگ پیامبر یکسان بدانیم و آن اینکه پس از مرگ پیامبر، ارتجاع برای اولین بار حاکم گشت و پس از انقلاب ما نیز ارتجاع حاکم گشت. با این حساب، جامعه ما اکنون در شرایطی قرار دارد که دقیقاً با جامعه پس از پیامبر قابل قیاس است و ما نیز که می‌خواهیم در این جامعه دست به اتخاذ استراتژیی بزینم، درست در شرایط علی (ع) قرار داریم. پس چرا ما نیز همچون او، استراتژی «سکوت» را به جای «پیام» برگزینیم؟ به ویژه که ما در حال حاضر با اتخاذ استراتژی «پیام» باعث ایجاد تفرقه در جامعه می‌شویم و قدرت رهبری را در مبارزه با امپریالیسم تضعیف می‌کنیم. پس بهتر نیست که ما نیز همچون علی «سکوت» کنیم تا تفرقه ایجاد نشود و وحدت امت در مقابل امپریالیسم از هم نپاشد؟ و از سوی دیگر آیا اتخاذ «استراتژی پیام» نشانه این نیست که ما علی رغم اینکه در زمان علی قرار داریم، استراتژی زمان پیامبر را اتخاذ می‌کنیم؟ حتماً در پاسخ می‌گوئید که ما در زمان علی نیستیم و بلکه در زمان پیامبریم و باید استراتژی دو مرحله‌ای «پیام، خون» را همچون پیامبر برگزینیم! اما این پاسخ قانع کننده نیست، چرا که ما در زمان پیامبر نیستیم، از آن رو که پیامبر در جامعه کفار و مشرکین حرکت‌اش را آغاز نمود، در حالیکه جامعه ما اگر چه دارای یک هیئت حاکمه مردمی نیست، اما کفار و مشرکین قریش هم بر آن حاکم نیستند و بهتر بگوئیم، ما کفار و مشرکین را شکست داده و پشت سر گذارده‌ایم.

به هر حال، این مساله را کاملاً روشن کنید که ما در چه زمانی هستیم و اتخاذ استراتژی پیام توسط شما منطبق بر حرکت کدامیک از پیامبر یا سایر ائمه است و نیز اینکه چرا استراتژی «خون» را انتخاب نمی‌کنید و دست به سلاح نمی‌برید؟

پاسخ شماره ۱

قبل از آنکه وارد بررسی پاسخ سوالات فوق بشویم لازم است مقدمتاً این مساله را عنوان کنیم که اساساً چه نیازی به «عترت و سنت» داریم و آیا «قرآن»، به تنهایی برای ما کافی نیست؟ و باز اینکه چه تفاوتی است میان عترت و سنت؟

«سنت» از دیدگاه ما عبارتست از «گفتار، رفتار و متد» پیامبر اسلام؛ و «عترت» فاطمه زهرا علیها سلام و دوازده جانشین پیامبر را شامل می‌شود. اگر بپذیریم که «قرآن» ضابطه است و «عترت و سنت» رابطه یا عینیت و الگوی عملی آن ضابطه‌ها، باید به این اصل توجه داشته باشیم که هر فرد به تنهایی می‌تواند از ضابطه‌های قرآن برداشتی خاص خود داشته باشد. چرا که از ویژگی‌های انسان‌ها این

است که هر کدام دارای جهان بینی خاصی هستند که براساس آن جهان بینی می‌توانند از ضوابط قرآن، برداشت‌های متفاوتی را داشته باشند و لذا اگر ما صرفاً به ضوابط تکیه کنیم، هیچگاه نخواهیم توانست به حقیقت دست یابیم و همواره اسیر شبهه خواهیم بود که آیا کدام برداشت درست است و کدام برداشت غلط؟ اما آنچه که می‌تواند ما را به برداشت درستی از قرآن (ضابطه‌های مکتبی) برساند، «عترت و سنت» است که همچون کانالی ما را به شناخت اصولی مکتب می‌رساند. زیرا عترت و سنت، صورت عملی و عینی یا رابطه‌های ضوابط قرآنی می‌باشند. پس این رابطه‌ها وسایل نجات ما از شبهه می‌باشند؛ و ما از طریق آنها می‌توانیم به شناخت اصولی مکتب برسیم؛ و اگر آن‌ها نباشند، این شناخت غیرممکن خواهد بود. به همین خاطر است که «سنت» رسول الله (که عترت نیز جزو آن است) در کنار «قرآن»، دو رکن اصلی اجتهاد را در مکتب اسلام (تشیع) تشکیل می‌دهند.^۲

اما حال که به ضرورت وجودی «عترت و سنت» پی بردیم، باید ببینیم که چه تفاوتی است میان آن‌ها؟ برادران اهل تسنن، صرفاً به «سنت پیامبر» تکیه می‌کنند و آن را اصل می‌دانند^۳ در حالی که شیعه علوی، عترت پیامبر را نیز اصل می‌داند اما این دو را متفاوت و متمایز از هم نمی‌شمارد، بلکه می‌گوید اساس «سنت» است اما برای اینکه ما بتوانیم سنت را بهتر بفهمیم باید از طریق شناختن عترت وارد شویم. پس، لازمه وجودی عترت برای سنت این است که با توجه به شرایط زمانی مختلفی که هر کدام از ائمه شیعه داشته‌اند و با توجه به تاکتیک‌ها و استراتژی‌های مختلفی که اتخاذ کرده‌اند، ما بتوانیم سنت را هر چه بهتر بشناسیم. چرا که ائمه شیعه، با عملکرد خودشان، سنت رسول الله را با توجه به شرایط مختلف زمانی بارور کردند و لذا این صورتهای بارور شده می‌تواند در شناخت هر چه بهتر سنت ما را مدد رسانند.

پس، ما مقدماً دریافتیم که چون پیامبر (سنت) و سایر ائمه شیعه (عترت)، انسانهایی هستند که توانسته‌اند اصولی‌ترین و صحیح‌ترین برداشت را از قرآن بکنند و این برداشت‌ها را در عمل خویش نیز پیاده نمایند، در نتیجه ما باید بکوشیم که حرکت مان را براساس ضوابط قرآن و روابط «سنت و عترت» شکل دهیم. در این رابطه چون سازمان ما یک سازمان مذهبی است و براساس اعتقادات شیعه حرکت می‌کند، در نتیجه می‌بایست در حرکت‌اش به سنت و عترت نیز معتقد باشد و این اعتقادات را در استراتژی‌ها و تاکتیک‌ها و موضع‌گیری‌هایش متبلور سازد. در این رابطه، گذشته از رفتار و گفتار پیامبر و سایر ائمه، مند آن‌ها نیز که روشن‌کننده کادر حرکتی و

۲. ارکان اصلی اجتهاد اسلامی عبارتند از؛ قرآن، سنت (و عترت)، عقل (یا علم)، اجماع (یا شورا).

۳. البته «سنت» از دیدگاه آنها صرفاً شامل گفتار و رفتار پیامبر اکرم (ص) می‌شود و تنها ما هستیم که «مند» آن حضرت را نیز در زمره سنت به حساب می‌آوریم.

چگونگی عملکرد آن‌ها در شرایط مختلف است نیز برای سازمان الگو و نمونه است و باید که استراتژی‌اش را با توجه به استراتژی پیامبر و سایر ائمه اخذ کند.

شناخت شرایط اجتماعی - زمانی خود، اولین گام در اتخاذ استراتژی

بزرگترین اشتباهی که در سوالات فوق و سوالات دیگری از این دست مشاهده می‌شود این است که پیامبر و یا علی را از موقعیت زمانی و مکانی خودشان جدا می‌کنند و می‌آورند در زمان و مکان ما و آنگاه کار آن‌ها را نیز از آن شرایط اجتماعی بر می‌دارند و می‌گذارند در شرایط اجتماعی ما و می‌گویند که مثلاً علی سکوت کرد، ما هم سکوت کنیم. علی به نهر روان رفت ما هم برویم، حسین «خون» را برگزید، ما هم برگزینیم. پیامبر پیام داد ما هم پیام بدهیم! غافل از اینکه علی و پیامبر و... در جامعه خودشان اتخاذ استراتژی کرده‌اند و در جامعه خودشان موضعگیری کرده‌اند، نه در جامعه ما. این درست است که متد پیامبر و استراتژی پیامبر یا علی باید برای ما الگو و نمونه باشد، اما این نیست که ما هر کاری که آن‌ها کردند و در هر شرایطی خواهیم همان را در جامعه خودمان انجام دهیم. ملاک و معیار ما نباید صرفاً نحوه عملکرد پیامبر و علی باشد، بلکه این ملاک و معیار باید زمان آن‌ها را نیز در بر بگیرد. ما باید استراتژی‌ها و تاکتیک‌های مختلف آن‌ها را بشناسیم. شرایط زمانی و اجتماعی اتخاذ آن‌ها را نیز بشناسیم، آنگاه به سراغ جامعه خودمان بیائیم و با توجه به شرایطی که خود در آن زندگی می‌کنیم تشخیص بدهیم که کدام استراتژی و تاکتیک را باید اتخاذ کرد که در چارچوب کلی حرکت پیامبر و سایر ائمه باشد؟

به عنوان نمونه یکی از متدهای علی (ع) را مورد بررسی قرار می‌دهیم. این متد، در رابطه با تناقضی است که به ظاهر در دو موضعگیری وی مشاهده می‌شود و ما در یک جا می‌بینیم که علی در شورای سقیفه شرکت نمی‌کند و در برابر آن سکوت می‌کند، اما در جای دیگر می‌بینیم که همین علی، در شورای عمر که برای تعیین جانشینی او تشکیل شده بود و مرکب از علی، عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص بود، شرکت می‌کند! آیا این مساله نشانه فرصت طلبی علی است؟! اگر که شورای سقیفه برای عصب حق علی تشکیل شده بود و علی آگاهانه آن را تحریم کرد و با عدم شرکت خود، مهر باطل بر آن زد، شورای عمر هم برای عصب دوباره حق علی تشکیل شده است و چرا او این بار در آن شرکت می‌کند و با شرکت خود، مهر تأیید بر آن می‌زند!؟

ما قبل از آنکه به این مسئله فکر کنیم و سودای فرصت طلبی و ناآگاهی علی را در سر داشته باشیم باید به این نکته توجه کنیم که این تناقض ظاهری معرف این واقعیت است که علی بر اساس یک پارامتر خشک و ثابت حرکت نمی‌کرده است و معیار و

ملاک او در حرکتش، شرکت نکردن در شورایی که از جانب این جریان انحرافی تشکیل شود، نبوده است که ما بخواهیم بر اساس آن بگوئیم که خب، چون ملاک علی «خودآگاهی توده‌ها» بود و تاکتیک‌های خود را در این رابطه اتخاذ می‌کرد. آری اگر ملاک را «خودآگاه ساختن توده‌ها» در نظر بگیریم خواهیم دید که علی برای تحقق این هدف، دو تاکتیک مختلف را در دو شرایط مختلف اتخاذ کرده است و در حقیقت شرکت کردن او در شورای عمر، مساوی است با شرکت نکردن او در شورای سقیفه!

علی بدین خاطر در شورای سقیفه شرکت نکرد که ثابت کند «خط علی غیر از خط سقیفه است»، اما در شورای عمر بدان خاطر شرکت جست تا نشان دهد که «در کنار خط باطل حاکم، خط دیگری هم هست»؛ و شرکت علی در شورای عمر درست در شرایطی بود که با تبلیغات زیاد چنین وانمود می‌ساختند که علی مر سیاست نیست، علی بر تجربه است، علی جوان است و اصلا خطی و حرکتی به نام علی و در زیر لوای علی نمی‌تواند وجود داشته باشد. اما علی با شرکت خود در شورای عمر علنا و عینا به توده‌ها نشان داد که بر خلاف این همه تبلیغات، که همه بر آنند تا علی را از صحنه سیاست و جامعه کنار بگذارند، علی وجود دارد و در صحنه سیاست حضور دارد و اصلا علی خطی است در مقابل خطی که جریان حاکم را تشکیل می‌دهد؛ و از همین جاست که توده‌ها علی را به عنوان یک قدرت سیاسی مخالف می‌شناسند، به ویژه که در شورای مزبور، علی را به عنوان یک قدرت سیاسی مخالف می‌شناسند، به ویژه که در شورای مزبور، علی به عثمان رای مخالف داد و از این گذشته، انتخاب در شورای فوق، محدود شده بود بین علی و عثمان؛ و به عقیده ما، اولین پایه‌های قیام توده‌ها بر علیه عثمان و هجوم آنها به در خانه علی برای جانشین ساختن او که سال‌ها بعد صورت گرفت، ریشه در همین شرکت کردن علی در شورای عمر دارد.

پس نتیجه‌ای که از این مثال به دست می‌آید، این است که علی هیچگاه بر اساس یک پارامتر خشک حرکت نمی‌کرد، بلکه بر اساس شرایط زمان و با در نظر داشتن معیار و ملاک «خودآگاهی توده‌ها» حرکت می‌کرد. علی سکوت کرد، علی در شورای عمر شرکت کرد یا علی به حمل و نهران یا صفین رفت، هیچگاه برای ما ملاک و معیار اتخاذ استراتژی و تاکتیک نیست و اصلا اصالت ندارد، بلکه برخورد علی با زمان خودش است که برای ما اصالت دارد و مبنا قرار می‌گیرد.

سنت و عترت می‌بایست که هم فاز با حرکت اجتماع فهمیده شود و اگر ما بخواهیم یک مسئله‌ای را از ظرف زمانی و مکانی‌اش برداریم و بی‌آوریم در جامعه خودمان بگذاریم، فاجعه به بار خواهد آمد، حتی اگر این مسائل مربوط به پیامبر و یا علی باشد. باید توجه داشته باشیم که دوره ما نه دوره پیامبر است و نه دوره علی و این اشتباه است که گفته شود «آیا ما در کدامیک از این دوران زندگی می‌کنیم!» بلکه دوره ما،

دوره خود ماست و ما صرفاً در دوران خودمان زندگی می‌کنیم.

در پرسش فوق، گفته شده است که ما در دوران علی زندگی می‌کنیم و بنابراین باید سکوت کنیم، باید از سوال کننده پرسید که آیا ما دوران پیامبر را گذرانیده‌ایم که الان در دوران علی باشیم؟! آنچه ما پشت سر گذاریم دوران پهلوی بود نه دوران پیامبر! آنچه که علی برای حفظ آن، سکوت را برگزید، نه صرفاً وحدت توده‌ها در برابر دشمن خارجی (روم و ایران)، بلکه میراث گرانقدر پیامبر اکرم، یعنی «اسلام» بود. علی به خاطر حفظ اسلام سکوت را برگزید چرا که حفظ اسلام را در گرو حفظ وحدت توده‌ها می‌دانست. اما آیا ما در زمان خودمان «اسلام» را داریم که بخواهیم برای حفظ آن سکوت کنیم؟! تنها چیزی که داریم، دستاوردهای انقلاب توده‌هاست که آن هم به علت نداشتن «اسلام» خود به خود از میان می‌رود چه ما بخواهیم و چه نخواهیم. پس آیا اصلی‌ترین رسالت ما در شرایط زمانی خاص خودمان، نباید این باشد که «اسلام» را به دست آوریم تا لااقل از این نظر با زمان علی هم فاز باشیم؟»

بنابراین مهم‌ترین مسئله ما برای ما این است که شرایط اجتماعی زمانی خود را بشناسیم و بر اساس واقعیت‌های اجتماعی خود، دست به اتخاذ استراتژی و تاکتیک بزنیم. اگر ما بخواهیم زمان خود را با زمان‌های دیگر مثل زمان علی یا پیامبر یا حسین یا سجاد یا صادق قیاس کنیم، باید در هر زمانی سیزده استراتژی مختلف را با هم اتخاذ کنیم. چرا که پیامبر و دوازده جانشین هر کدام بر اساس شرایط خاص زمانی خود، یک استراتژی خاصی را برگزیدند و حتی برخی از آنها مثل علی در دوران خود، چند استراتژی مختلف را برگزیدند. یک نفر یا یک گروه ممکن است بگوید که ما در زمان پیامبریم، پس باید استراتژی «پیام - خون» را دنبال کنیم، گروه دیگر ممکن است سکوت علی را برگزینند (مثل پرسش کننده)، دسته‌ای دیگر استراتژی «خون» حسین، یا «پیام» زینب، یا «دعای» سجاد، یا «کادرسازی» صادق، یا «زندان» کاظم، یا «غیبت» مهدی... را برگزینند؛ و اینجاست که می‌بینیم آنچه می‌تواند برای ما تعیین کننده باشد، شرایط زمانی خودمان است. آیا خود همین حقیقت که پیامبر و ائمه ما سیزده استراتژی (البته به طور کلی) مختلف را انتخاب کردند، نمی‌تواند حاکی از این باشد که هیچ کدامشان بر اساس پارامترهای خشک و ثابت حرکت نیم کردند و بلکه بر اساس شرایط زمانی خویش حرکت می‌کردند؟ آیا جای این سوال نیست بپرسیم، چرا هیچ کدام از آن‌ها نیامدند شرایط زمانی خود را با شرایط زمانی دیگری قیاس کنند و مثلاً امام صادق بگوید که خب، ما در زمان امام علی (ع) هستیم و باید سکوت کنیم؛ و یا در زمان امام حسین هستیم و باید شمشیر بر کشیم؟

شناخت استراتژی اصیل پیامبر، دومین گام

در اینجا خود به خود این سؤال مطرح می‌شود که پس استراتژی‌های پیامبر و سایر ائمه به چه درد ما می‌خورد و ما چگونه می‌توانیم آن‌ها را الگو قرار دهیم و از مند آن‌ها در زمان خودمان استفاده کنیم و بر اساس استراتژی‌های آن‌ها دست به اتخاذ استراتژی بزنیم؟ (توجه به بخشی که در مقدمه پاسخ خویش عنوان نمودیم).

برای پاسخ به این سؤال، ناگزیر از ذکر مقدمه‌ای هستیم: اصلاً قرآن، شخص پیامبر را اسوه معرفی می‌کند: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...» - آیه ۲۱ - سوره احزاب؛ و این ویژگی صرفاً خاص خود رسول الله است. به این معنا که آن حضرت، الگو و نمونه کامل و تمام عیار مکتب است که حتی سایر ائمه نیز باید خود را بر گونه او بسازند. به همین خاطر، استراتژی‌هایی که پیامبر اتخاذ می‌کند، مبنا و اساس تمامی استراتژی‌هایی است که پس از وی توسط ائمه شیعه اتخاذ می‌شود و یا توسط پیروان آن‌ها باید اتخاذ گردد.

استراتژی پیامبر تشکیل شده از دو مرحله بود: «پیام» و دیگری «خون». یعنی در کادر مکتب اسلام، هیچ استراتژی‌ای خارج از این نمی‌شود تصور کرد و برای خودآگاه کردن توده‌ها، یا باید از طریق پیام (تلاوت آیات) و یا از طریق خون (همچون حسین) وارد شد. یعنی یا ابتدا پیام داد و سپس خون بر پا کرد و یا برعکس همچون حسین، ابتدا خون بر پا کرد و سپس توسط زینب پیام داد. که در این صورت «خون» نقش یک تاکتیک را در چارچوب استراتژی «پیام» باز می‌کند. بنابراین در رابطه با پیشگام، «پیام» همواره نقش یک استراتژی را عمل می‌کند. اما همین تاکتیک، وقتی که در رابطه با توده‌ها قرار می‌گیرد، تبدیل به یک استراتژی می‌شود (... لِيَقَوْمَ النَّاسِ بِالْفِئْتِ... - آیه ۲۵ - سوره حدید).

بنابراین، اساس «خودآگاهی توده‌ها» است و ما برای آنکه در هر شرایط زمانی بخواهیم بفهمیم که کدامیک از این دو را باید برگزینیم، باید ببینیم که با توجه به شرایط اجتماعی خودمان، کدامیک به نفع خودآگاهی توده‌ها است. علی، حسن، حسین، سجاد، باقر، صادق، ... مهدی. همه و همه استراتژی‌های خود را بر همین اساس اتخاذ کردند. چه سکوت علی، چه جنگ علی، چه صلح حسن، چه جهاد حسین، چه دعای سجاد، چه کادرسازی صادق... همه و همه حرکت‌هایی بودند که به نحوی در کادر استراتژی دو مرحله‌ای پیام - خون قرار می‌گرفتند و معیار انتخاب آن‌ها هم «خودآگاهی توده‌ها» بود.

بنابراین، علی پیامبر است در زمان خودش، صادق پیامبر است در زمان خودش، حسن پیامبر است در زمان خود و... به عبارت دیگر، علی پیامبر است اما در زمانی دیگر، حسین پیامبر است اما در زمانی دیگر و ...

بنابراین، پیامبر «اسوه» است و استراتژی‌های اتخاذی او اصل است برای ما. دوازده استراتژی دیگر همگی باز می‌گردند به استراتژی پیامبر. به این معنا که هر کدام از ائمه، از یک سو حرکت پیامبر را شناخته و فهمیده و از سوی دیگر شرایط اجتماعی زمان خود را؛ و به منظور خودآگاهی رساندن به توده‌ها دست به اتخاذ استراتژی می‌زدند. اما چرا استراتژی پیامبر اصل است و چه نتیجه‌ای از این اصل بودن بدست می‌آید؟

برای پاسخ این سوال باید توجه داشته باشیم که ما در عین اینکه استراتژی همه ائمه برایمان ملاک و معیار اتخاذ استراتژی است، اما اگر بخواهیم این تعدد استراتژی‌ها را بپذیریم، همانگونه که پیش از این گفتیم، دچار شبهه و سرگردانی می‌شویم که آیا در زمان خودمان، باید کدامیک را برگزینیم؟ برای نجات از این سرگردانی بوده است که قرآن آمده و رسول الله را «اسوه» قرار داده و چنین مقرر ساخته است که همه استراتژی‌های مختلف بازگشت پیدا می‌کند به استراتژی پیامبر و در حول محور استراتژی وی بچرخند. اینجاست که ما می‌توانیم با اصالت دادن به استراتژی کامل و تمام عیار پیامبر (پیام - خون) و نیز شناختن شرایط اجتماعی - زمانی خاص هر امام، بفهمیم که چرا و چگونه آن امام با در نظر گرفتن «استراتژی پیامبر» و «شرایط اجتماعی زمان خود»، دست به اتخاذ استراتژی زده است. این است که توجه به نحوه تعیین استراتژی توسط امامان شیعه، برای ما درس بسیار آموزنده است.

طرح «چرانی»ها، سومین قدم

بنابر این ما تا اینجا برای اتخاذ استراتژی به سه ملاک عمده دست یافتیم؛ اول «خودآگاهی توده‌ها»، دوم «استراتژی‌های اتخاذی پیامبر و ائمه»، سوم «شرایط اجتماعی - زمانی خودمان». اما در اینجا هنوز یک نکته مبهم وجود دارد و آن اینکه ما از یک سو استراتژی پیامبر و سایر ائمه را برای خود ملاک می‌دانیم، و معتقدیم که با در نظر گرفتن این استراتژی‌ها است که ما باید اتخاذ استراتژی کنیم، و از سوی دیگر می‌گوئیم که هر کاری که آن‌ها انجام دادند و هر استراتژی که اخذ نمودند، ما نباید آن را عینا در زمان خودمان به اجرا بگذاریم و باید که با توجه به شناختی که از موقعیت اجتماعی زمان خود داریم، دست به اتخاذ استراتژی بزینیم. آیا چگونه ممکن است که ما هم در زمان خود باشیم و هم براساس الگوی پیامبر و سایر ائمه استراتژی و حتی تاکتیک و موضعگیری انتخاب کنیم و ذره ذره حرکات و گفتار و رفتار و مند آن‌ها برای ما نمونه و الگو باشد؟ یعنی عینا در زمان آن‌ها زندگی کنیم؟

پاسخ به این سوال به این صورت روشن می‌شود که ما باید در برابر کوچک‌ترین استراتژی‌ها و تاکتیک‌ها و موضعگیری‌های پیامبر و سایر ائمه یک چرا؟ مطرح کنیم

و در پاسخ این چرایی است که می‌توانیم به «چه باید کرد؟» دست یابیم. به عنوان مثال ما می‌بینیم که پیامبر در شرایط خاصی در مدینه به یارانش دستور می‌دهد که ریش‌های خود را حنا ببندند. حال اگر بخواهیم براساس آن طرز تفکری که در انتهای سؤال مطرح شده عمل کنیم، باید همه ما از فردا شروع کنیم به حنا بستن ریش‌هایمان. اما اگر به طور اصولی بخواهیم با این مساله برخورد کنیم، باید پرسیم چرا؟ چرا پیامبر دستور داد که ریش‌ها را حنا ببندند؟ پاسخ این است که چون در آن شرایط اجتماعی خاص، یهودیان که دشمنان پیامبر محسوب می‌شدند نیز ریش می‌گذاشتند و خود را قاطی مسلمان‌ها جا می‌زدند و تمیز آن‌ها در صحنه جنگ با یکدیگر مشکل بود. پیامبر به عنوان یک تاکتیک مخفی به اصحاب‌اش دستور می‌دهد که در صحنه جنگ ریش‌هایشان را حنا ببندند تا بتوانند یکدیگر را بشناسند و اشتباهی بر روی هم شمشیر نگشند.

از پاسخ این چرایی، ما به یک اصل می‌رسیم و آن اینکه هر گاه در صحنه نبرد و یا حتی در جامعه تشابهی بین دشمن و ما برقرار بود که به زیان ما بود، باید به نحوی خود را از آنان مشخص کنیم.

مثال دیگر آن که ما می‌بینیم در شرایطی خاص، پیامبر با دشمن خویش ابن ابی‌پیمان دوستی می‌بندد. وقتی می‌پرسیم چرا؟ می‌فهمیم که بدان خاطر که با دشمنی بزرگ‌تر و مهتر به ستیز بر خیزد. آنگاه این اصل را نتیجه می‌گیریم که در برابر دشمن خطرناک و اصلی‌تر، باید با دشمن ضعیف‌تر و جزئی‌تر به طور تاکتیکی و مقطعی سازش کرد.

و یا اینکه می‌بینیم علی در برابر خوارج چنین اعلام می‌کند که: اگر بگذارید و توطئه‌چینی نکنید، به صفین می‌رویم و اگر که نگذارید، ابتدا به سراغ شما می‌آیم. وقتی که می‌پرسیم چرا؟ شرایط خاص زمانی علی به ما پاسخ می‌دهد که چون توطئه‌چینی خوارج، سبب می‌شد است تا سپاه علی از درون متلاشی شود و در حقیقت، از پشت جبهه ضربه بخورد، در نتیجه او ترجیح می‌دهد که به جای آنکه ابتدا به سراغ معاویه برود و از دو طرف (از درون و از بیرون) ضربه بخورد و دچار شکست گردد، ابتدا به سراغ خوارج برود و توطئه‌های داخلی را فرو نشاند و آنگاه به سراغ معاویه باز گردد تا خیالش از پشت جبهه‌اش آسوده باشد. از این پاسخ می‌توانیم این اصل را نتیجه بگیریم که هر گاه در برابر دشمن خارجی و توطئه‌چینی‌ها و نفاق افکنی‌های دشمن داخلی قرار گرفتیم باید به طور تاکتیکی و موقتی دشمن خارجی را در عین اینکه کاملاً مراقبش هستیم، رها کنیم و به سرکوبی توطئه‌های داخلی بپردازیم و آنگاه به سراغ دشمن خارجی برویم. زیرا در چنین صورتی مبارزه با دشمنان داخلی، عینا مبارزه با دشمن خارجی است، چون هر دو در یک صف قرار گرفته‌اند حال چه خودآگاه و چه ناخودآگاه.

به عنوان مثال دیگر، چرایی اتخاذ تاکتیک سکوت علی را در زمان شیخین و عثمان بررسی می‌کنیم. علی با در نظر گرفتن استراتژی دو مرحله‌ای پیامبر (پیام - خون)، می‌فهمد که پس از مرگ وی یا باید شمشیر بکشد و یا باید پیام بدهد. اما وقتی شرایط اجتماعی خود را می‌سنجد، به این نتیجه می‌رسد که شمشیر کشیدن، باعث متلاشی شدن امت اسلامی و در نتیجه نابودی اسلام خواهد شد و لذا از اتخاذ تاکتیک «خون» چشم‌پوشی می‌کند و استراتژی «پیام» را بر می‌گزیند. اما از طرف دیگر می‌بیند که او نمی‌تواند همچون پیامبر، در کوچه و بازار و مسجد، فریاد حق‌طلبی بزند و توده‌ها را بر علیه جریان انحرافی حاکم بسیج کند. چرا که این عمل وی، باز هم به جبهه‌گیری و صف‌آرایی خواهد انجامید و وحدت جامعه و در نتیجه سرنوشت مکتب به مخاطره می‌افتد؛ لذا در قالب استراتژی پیام، دست به سکوت می‌زند تا پیام خوی را با سکوت خویش، ابلاغ کند. از همین انتخاب علی می‌توانیم بفهمیم که او، چگونه با در نظر گرفتن شرایط اجتماعی - زمانی خودش، چه استراتژی می‌تواند توده‌ها را به خودآگاهی برساند؟ استراتژی «پیام» پیامبر را بر می‌گزیند. اما در کادر این استراتژی، بهترین تاکتیک را «سکوت» می‌بیند؛ و بعد از آن، باز هم شاهدیم که با تغییر شرایط اجتماعی‌اش، در شورای عمر شرکت می‌جوید بر خلاف شورای سقیفه که در آن شرکت نجست، و باز در زمانی که خود به حکومت می‌رسد، استراتژی پیام و خون را توأمًا اخذ می‌کند. ما اگر در برابر هر کدام از استراتژی‌ها و تاکتیک‌های علی، یک چرا؟ طرح کنیم، خواهیم توانست که در پاسخ این چرایی‌ها به یک سلسله اصول دست یابیم که بتوانیم این اصول را در شرایط اجتماعی - زمانی خودمان به اجرا بگذاریم. منتهی مهم‌ترین شرط انجام این کار، این است که ما بتوانیم به خوبی شرایط مثلاً اتخاذ تاکتیک سکوت را و شرایط تشکیل جبهه مارکسین و ناکسین و یا صفین را در زمان علی به خوبی بشناسیم و مورد آنالیز قرار دهیم تا بتوانیم پاسخ چرایی‌های خویش را از این آنالیز به دست آوریم و براساس این پاسخ‌ها، به شرایط اجتماعی زمان خود را نیز مورد تحلیل و آنالیز قرار دهیم تا بدانیم که اکنون، کدامیک از اصول مزبور را باید در عمل به کار گرفت.

عین این مراحل را در مورد تمامی حرکت‌های جزئی و کلی پیامبر و سایر ائمه و تمام انتخاب‌ها و عملکردها و عکس‌العمل‌ها و تصمیم‌ها و روش‌های آنها می‌توانیم در پیش بگیریم و در کل، به یک مجموعه عظیم و گرانمایه از تجارب انقلابی و اصول مبارزاتی دست یابیم. بنابراین، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که اگر ما روش طرح «چرایی» را در مورد حتی جزئی‌ترین و به ظاهر بی‌اهمیت‌ترین حرکت پیامبر و ائمه اطهار در پیش بگیریم، از یک سو به تقلید بی‌چون و چرای از آنها مبتلا نمی‌شویم که مثلاً هر کاری آن‌ها در زمان خود، کردند ما هم بخواهیم بی‌کم و کاست، آن را در زمان خودمان به اجراء گذاریم و در نهایت دچار سرگردانی شویم که خب،

حالا باید چه کرد؟ این را، آن را، کدام را برگزید؟ و در ثانی از الگو بودن آن‌ها نیز استفاده کرده‌ایم چرا که ما این «اصول ثابت» را تنها و تنها از حرکت پیامبر و ائمه اطهار است که می‌توانیم به دست آوریم. به این ترتیب می‌توانیم مراحل لازم برای تبعیت (پیروی آگاهانه) از الگوهای مکتبی مان را به این شرح تقسیم بندی کنیم:

- ۱ - شناخت عملکرد آن.
- ۲ - طرح چرایی‌ها.
- ۳ - شناخت شرایط اجتماعی انجام عمل و آنالیز آن.
- ۴ - یافتن پاسخ و کشف اصول.
- ۵ - شناخت شرایط اجتماعی زمان خودمان.
- ۶ - به کار گرفتن اصولی که با شرایط اجتماعی خودمان وفق می‌دهد.

در چنین صورتی است که ما می‌توانیم «چه باید کرد؟» های خودمان را در هر شرایطی و هر زمانی بر اساس الگوهای عینی مکتب پاسخ دهیم و در این شرایط است که کوچکترین خنده، سخن، قدم، قلم، دعا، خون، زندان، سکوت، بخشش، صلح، شکنجه، ولیعهدی، کادرسازی، نماز، مسجدسازی، مسجد خراب کنی، ازدواج، مبارزه و... و خلاصه همه چیز آنها می‌تواند برای ما آموزنده، و سرمشق و نمونه برگزیده باشد. در حالی که ما باز، این اصل را نیز فراموش نمی‌کنیم که خود شخص رسول الله، اصلی‌ترین و اصولی‌ترین الگو و سرمشق برای ماست، چرا که او «اسوه» است و سایر ائمه نیز انسان‌هایی بوده‌اند که بر اساس همان ۶ مرحله‌ای که فوقاً برشمردیم، کوچکترین حرکت‌های خودشان را بر طبق ضوابط مکتبی و بر گونه رسول الله، شکل داده و ساخته‌اند؛ و هم از این روست که آن‌ها نیز برای ما الگو و سرمشق هستند، اما این سرمشق بودنشان خود، در گروه سرمشق بودن رسول الله است. همانگونه که گفتیم هر کدام از ائمه، پیامبری هستند در زمان خودشان و ما با شناخت حرکت آن‌ها، در واقع حرکت پیامبر را خواهیم شناخت. بنابراین آن‌ها پلی هستند برای ما تا از طریق آن به سر زمین پیامبر وارد شویم.

چرا ما استراتژی پیام را برگزیدیم؟

به این ترتیب، اگر که پارامتر «خودآگاهی توده‌ها» را نیز در نظر بگیریم، می‌توانیم چنین جمع بندی کنیم که برای اتخاذ استراتژی در هر شرایط اجتماعی - زمانی می‌بایست مراحل و پارامترهای زیر را مورد توجه قرار داد:

- ۱ - خودآگاهی توده‌ها.

۲ - استراتژی پیامبر (پیام - خون) همگام با شناختن شرایط اجتماعی‌اش.

۳ - استراتژی سایر ائمه همگام با شناخت شرایط اجتماعی شان.

۴ - طرح چرایی‌ها.

۵ - یافتن پاسخ‌ها و کشف اصول.

۶ - شناخت شرایط اجتماعی زمان خودمان.

۷ - به کار گرفتن اصولی که با شرایط اجتماعی خودمان وفق دارد.

با در نظر گرفتن این مراحل و پارامترهای فوق بوده است که ما در شرایط کنونی جامعه خودمان (جو پس از انقلاب)، استراتژی «پیام» را برگزیده‌ایم^۴؛ و در کادر این استراتژی بهترین تاکتیک را با توجه به جو نیمه آزاد و نیمه دمکراتیک موجود (که البته روز بروز دارد محدودتر می‌شود)، انتشار «آرمان مستضعفین» و نشریات وابسته دانسته‌ایم. تحلیل ما از شرایط اجتماعی زمان خودمان در رابطه با اتخاذ استراتژی پیام چنین بوده است؛ که اولاً ما در زمان هیچ یک از پیامبر یا ائمه اطهار زندگی نمی‌کنیم، بلکه صرفاً در زمان خودمان می‌باشیم؛ و با شرایط و مسائلی مواجه ایم، که هیچ یک از آن‌ها نبوده‌اند. بزرگترین وجه تمایز و نقطه اختلاف ما با پیامبر و سایر ائمه این است که آن‌ها اسلام را داشتند و می‌شناختند و می‌فهمیدند. در حالیکه ما اساساً اسلام را آنگونه که آن‌ها داشتند، نداریم که بخواهیم براساس ضوابطش دست به عمل بزنیم. اسلام در جامعه ما به صورت یک عامل تخریبی و تریاک توده‌ها درآمده و همه را به مسخیت و استعمار کشانده است؛ و اساساً خود این اسلام تخریبی، بیماری مهلکی شده است که در عمق روح و وجدان توده‌های ما نفوذ کرده و ما قبل از انجام هر کاری و هر حرکتی، می‌بایست به مداوای خود همین مرض بپردازیم. از سوی دیگر حدود ۱۴۰۰ سال از صدر اسلام و غیبت مهدی می‌گذرد و در طول این مدت، ایدئولوژی اسلام بارور و شکوفا که نشده هیچ، بلکه در هر زمانی و در هر سرزمینی که گذشته است، رنگ و بویی که از آن‌ها به خود گرفته و ماهیت‌اش به کلی دگرگون گشته است، به طوری که به جرات می‌توان گفت که آنچه را ما امروز داریم، اصلاً بویی از اسلام راستین محمد و علی و صادق و رضا ندارد، بلکه صرفاً قالبی است که محتوایش را طبقات حاکمه در طول تاریخ از آنچه که خواسته‌اند بر کرده‌اند.

لذا اولین و اساسی‌ترین کار در شرایط کنونی برای ما این است که ما اسلام را از نو زنده کنیم و لازمه اینکار این است که اولاً ما استراتژی پیام را برگزینیم و ثانیاً در چارچوب این استراتژی به تکوین مکتب بپردازیم. یعنی باید بنشینیم و از میان

۴. البته ما اعتقاد داریم که استراتژی پیام، در نهایت به "خون" خواهد انجامید که در آن مرحله توده‌ها در صحنه حضور خواهند داشت و آنها "خون" را به عنوان یک استراتژی بر خواهند گزید.

خروارها نوشته و گفته و کتاب و سخن که در باره اسلام ایراد کرده‌اند، و هر کدام براساس عقده‌ها و ضعف‌ها و نیازهای خویش به تحلیل و تدوین آن پرداخته‌اند، اسلام راستین و حقیقی را بیرون بکشیم و همه چیز را از نو بسازیم (تکوین). این است که ما اکنون در مرحله تکوین اسلام قرار داریم. دورانی که هیچ یک از ائمه و حتی خود پیامبر نیز به این صورت آن را طی نکرده‌اند.

اولین کسی که دوران تکوین مکتب را پس از غیبت مهدی (عج) پایه گذاری کرد، سید جمال بود و ما حرکت سید جمال را معالم (چراغ راه) گرفتیم و می‌کوشیم تا کاری را که او آغاز کرد اما موفق به تکمیل آن نشد، به انجام برسانیم. در این مسیر است که به اقبال و شریعتی می‌رسیم و تجارب گرانبهای آن‌ها به ویژه شریعتی را نیز توشه راه خود قرار می‌دهیم و اصالت‌های از دست رفته و سرمایه‌های تاراج گشته و ایمان و اعتقاد مسخ شده خویش را دوباره به دست آوردیم.

مرحله دوم، مرحله «انتقال» است و ما در این مرحله می‌خواهیم اسلام تکوین یافته را به توده‌ها منتقل سازیم و به آن‌ها خودآگاهی مکتبی - اجتماعی بدهیم. برای انجام این مرحله، حرکت پیامبر را اسوه خویش می‌گیریم و ابتدا بر آنیم تا در چارچوب این مکتب تدوین یافته دست به کادرسازی بزنیم و یک «خیر امت» تشکیل دهیم تا در ادامه آن، این «خیر امت» تبدیل به «امت وسط» بشود و این، امتی که برای توده‌ها شهید است و توده‌ها از او پیروی می‌کنند و می‌کوشند تا خود را بر گونه‌او بسازند. در حالیکه خود این «امت وسط» نیز رسول الله را الگوی خویش دارند.

باید این را اضافه کنیم که دو مرحله تکوین و انتقال، به هیچ وجه منفک از یکدیگر نیستند، بلکه با هم رابطه دیالکتیکی (تقابلی) دارند. یعنی به موازاتی که تکوین صورت می‌گیرد، انتقال هم انجام می‌شود و همچنان که انتقال انجام می‌شود، تکوین هم صورت می‌پذیرد. اما در عین حال، در این رابطه دیالکتیکی، تکوین اساس است و انتقال شرط. بنابراین، ما در مقطع کنونی با اتخاذ استراتژی پیام پیامبر، در حال تکوین مکتب و انتقال آن به «خیر امت» و ساختن کادرهایی که صلاحیت انتقال پیام را به توده‌ها داشته باشند، هستیم.

با توجه با این مسائل است که دیگر جای این سوالات نمی‌ماند که چرا تاکتیک «سکوت» یا «خون» و یا مبارزات پارلماناریستی را انتخاب نمی‌کنیم؟ ما نه در زمان و شرایط و موقعیت علی هستیم که بخواهیم «سکوت» کنیم. نه در موقعیت پیامبر در مدینه یا حسین در کربلا یا علی در صفین و نهروان هستیم که بخواهیم «خون» را انتخاب کنیم؛ و نه قصد آن را داریم که بر خلاف حرکت اصیل تمامی پیامبران و امه شیعه، حرکت از «بالا» به «پائین» را برگزینیم که بخواهیم دست به مبارزات پارلماناریستی بزنیم. رسالت اصلی و اساسی و عمده ما تکوین و انتقال مکتب (پیام)

است و در کادر این استراتژی است که با توجه به شرایط و موقعیت‌های مختلف اجتماعی خودمان تاکتیک‌های مناسب را اتخاذ می‌کنیم. البته کلیه تاکتیک‌هایی که در این رابطه اخذ می‌کنیم با توجه به اصول ثابتی است که از تحلیل و آنالیز حرکت پیامبر و ائمه شیعه به دست آورده‌ایم.

والسلام علی من اتبع الهدی

